

در اقتصاد، قانون اساسی بی‌گناه است

خلاصه مقاله

برای توجه علل ناکامی‌های اخیر در عرصه اقتصاد دلایل گوناگونی عنوان می‌شود. آخرین و عجیب‌ترین دلیل ارائه شده این است که صیبه از قانون اساسی بوده و اگر بخواهیم در برنامه‌های اقتصادی موفق شویم لازم است قانون اساسی تغییر کند.

تورم، رکود، بدهی خارجی و سایر عارضه‌هایی که بر اقتصاد کشور حاکم است هیچ ارتباطی با قانون اساسی ندارد و نتیجه مستقیم و غیرقابل انکار برنامه‌ریزی غلط، یک سوتگری برنامه‌ریزان، افراط و تفریط در اجرای برنامه‌های واردات و صادرات، سیاست‌های پولی و مواردی دیگر از این قبیل است.

مشکلات جدید برای صدور نفت که تازه چرخ آن داشت به گردش می‌افتاد. این مرحله نیز با اعلامیه الجزیره و زبانهای اقتصادی و مالی انکارناپذیر آن به پایان رسید.

دوره محدودیت و رکود شدید

سپس یک دوره سیاست انقباضی بسیار شدید پیش آمد که چند سال طول کشید. در این دوره محدودیت شدیدی صادرات و واردات، بازرگانی خارجی کشور (به استثنای صدور نفت) را فلج کرد و درآمد ارزی غیرنفتی ما را تقریباً به صفر رساند. درآمد ارزی نفتی نیز کلاً صرف امور جنگی می‌شد. در نتیجه بسیاری از کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی تعطیل شدند یا به حال نیمه تعطیل درآمدند و بیکاری افزایش یافت. آنچه بر وخامت این وضع می‌افزود، محدود و ممنوع کردن معاملات املاک و مستغلات بود. در نتیجه بخش کارهای ساختمانی گرفتار رکود شدید شد که روی بخشهای دیگر نیز اثر می‌گذاشت و بیکاری را شدت و وسعت می‌بخشید. این رکود گسترده موجب کاهش شدید وصول مالیات و کسری سنگین بودجه دولت گردید. عایدات دولت تقریباً منحصر به درآمد نفت بود که صرف مخارج جنگ می‌شد. دولت ناگزیر سایر مخارج خود را با وام گرفتن از بانک مرکزی و انتشار اسکناس بیش از اندازه تأمین می‌کرد که مآلاً موجب تورم می‌شد.

با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد و برقراری آتش‌بس میان ایران و عراق، معلوم بود که این سیاست انقباضی به پایان خود رسیده است. لازم بود ویرانیهای جنگ ترمیم شود، چرخ تولید داخلی از نو به گردش درآید، بازرگانی رونق خود را باز یابد و بخش ساختمان نقش مهم خود را در اقتصاد کشور از نو به دست آورد. تمام اینها اگر با یک سیاست‌گذاری متوازن و علاقه‌مند همراه می‌بود، می‌توانست رشد و شکوفایی متناسبی را پدید آورد، رکود و بیکاری را از میان بردارد، بدون آنکه تورم شدید و طاقت‌فرسانی را موجب شود. ولی متأسفانه چنین نشد. سیاست‌گذاران اقتصادی و مالی ماکه اثرات زیانبخش سیاست انقباضی گذشته را دیده

سوق داده‌اند. نگاهی گذرا بر سیاستهای اقتصادی و مالی شانزده سال گذشته صحت نظر ما را ثابت می‌کند.

در نخستین سالهای استقرار جمهوری اسلامی، یعنی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، مسئولان بانک مرکزی، سازمان برنامه و بودجه، و وزارت دارایی، سیاست درهای باز، یعنی تقریباً همان سیاست دولتهای پیش از انقلاب را ادامه دادند، توگویی هیچ انقلابی در کشور روی نداده است! در حالی که نه تنها سرمایه‌گذاران خارجی و به ویژه امریکائیان، بسا شتاب از ایران می‌گریختند، بلکه گروه گروه سرمایه‌داران وابسته داخلی سرمایه‌های خود را از کشور خارج کرده و فرار می‌کردند. هدف سیاست‌گذاران اقتصادی ما در آن زمان این بود که به هر قیمت شده آنها را راضی کرده در کشور نگاه دارند، در حالی که همه شرایط دیگر آنان را به فرار تشویق می‌کرد. در همان سال اول میلیاردها دلار از سرمایه ارزی کشور از آن خارج گردید. شیرازه بازرگانی خارجی کشور از هم گسیخته شد. از کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی فقط آن قسمت به کار خود ادامه دادند که کارگزاران آنها اداره‌شان را به دست گرفته بودند.

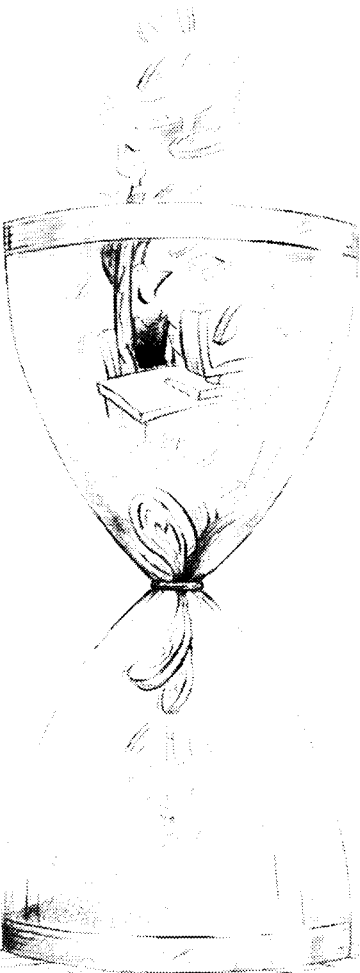
بعد دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر پیش آمد و زمان تسلط شعارهای چپ ما فوق افراطی: ملی کردن بازرگانی خارجی، «اجتماعی کردن» کارخانه‌ها و مؤسسات یعنی دادن اختیار آن به کمیته‌ها یا شوراهای خود ساخته، بلوکه شدن ۱۴ میلیارد دلار دارائی ایران در خارج، و سرانجام حمله عراق به کشور ما و آغاز جنگ و

نوشته دکتر انور خامه‌ای

چندی پیش گوینده رادیوی دولتی انگلیس ضمن مصاحبه‌ای با یکی از «صاحب نظران» ایرانی درباره امکان تجدید نظر در قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصلاح بعضی از اصول آن از «صاحب نظر» مزبور پرسید که آیا چنین اصلاحاتی به فرض صورت گرفتن تأثیری در رفع مشکلات اقتصادی و مالی ایران خواهد داشت؟ و مخاطب او جداً از این نظر دفاع می‌کرد که این «اصلاحات» نه تنها در رفع آن مشکلات و تنگناها تأثیر خواهد داشت، بلکه لازمه حتمی و قطعی رفع گرفتاریها و مشکلات مزبور خواهد بود؛ او بر این باور بود که بدون یک تجدید نظر بنیادی در قانون اساسی کنونی هیچ امکانی برای بهبود وضع اقتصادی کشور وجود ندارد.

نگارنده برعکس معتقد است که گرفتاریها و تنگنایهای اقتصادی کنونی، مانند تورم طاقت‌فرسا، افزایش کمرشکن بهای کالاهای مورد نیاز مردم، عدم توازن در پرداختهای خارجی که موجب امدار شدن کشور شده، کسر واقعی بودجه دولت و غیره، به هیچ روی بنیادی و مربوط به اصول قانون اساسی نیست، بلکه عمدتاً ناشی از اشتباه در سیاست‌گذاریهای اقتصادی و مالی گذشته بوده است.

متأسفانه باید اعتراف کرد که سیاست‌گذاران اقتصادی و مالی کشور در گذشته هیچکدام صلاحیت کافی برای احراز چنین مقام حساسی را نداشته‌اند و با سیاستهای نابه جا و نامناسب با شرایط دشواری که می‌گذارنده‌ایم گام به گام وضع اقتصادی کشور را به سوی تنگنایهای روز افزون



بودند، برای جبران آن ناگهان سیاست انبساطی مفرطی را تجویز کردند یعنی یک گردش ۱۸۰ درجه بدون در نظر گرفتن عواقب و نتایج آن.

در زمینه بازرگانی تقریباً تمام محدودیتهای گذشته ناگهان برداشته شد و سیاست درهای باز به تمام معنی حکمفرما گردید. سیل سفارش کالاهای گوناگون، به ویژه کالاهای لوکس که در سالهای جنگ ورود آنها ممنوع بود و تقاضا برای آنها به سرحد کمال رسیده بود، روانه کشورهای غربی گردید که از بخت بد ما دستخوش رکود و تشنه صدور چنین کالاهایی بودند. انواع لوازم آرایش، اقسام پارچه‌های گرانبها، مدل‌های مختلف اتومبیل‌های لوکس و گرانبها، صدها سازک متنوع از نرم افزارهای صوتی و تصویری، رادیو، تلویزیون، ویدئو، دوربینهای ویدئو،

جویندگان طلا بساز و بفروش شدند

که اکنون صدها هزار واحد مسکونی خالی در کشور (و نیم بیشتر آن در تهران) وجود دارد که مشتری برای خرید آن نیست. نه اینکه نیاز به آنها نباشد بلکه به علت اینکه بهای تمام شده هر واحد به حدی گران است که نیازمندان قدرت خرید آن را ندارند. به تازگی مقامات شهرداری در روزنامه‌های رسمی حداقل‌بهای یک متر زمین را در تهران ۴۵ هزار تومان ذکر کرده بودند. به این حساب حداقل یک متر ساختمان ۷۰ هزار تومان و یک آپارتمان صد متری ۷ میلیون تومان می‌شود!

حالا کو خریدار؟! بیشتر این

گذشته ۳۹/۵ درصد افزایش داشته است (اطلاعات شنبه ۱۴ آبان ۱۳۷۳) که این رقم را می‌توان حداقل نرخ تورم و افزایش قیمت‌ها دانست. چون مسلماً برای بعضی کالاها افزایش بها بالاتر از این بوده است. مثلاً بهای پیکان از دو میلیون به سه میلیون (۵۰٪) افزایش یافته، یک کیلو روغن نباتی از ۱۰۰ تومان به بیش از ۴۰۰ تومان رسیده، به طوری که بهای کوپنی تعادلی آن (یعنی با سوسید دولتی) ۲۰۰ تومان بوده است. و همچنین قند و شکر و غیره که چند برابر شده است. در عین حال بیکاری نیز کاهش نیافته است. گرچه آمار دقیقی در دست نیست لیکن

خودشان است نه کس دیگر. آنها از این جهت همه گونه اختیار داشته‌اند و برای اتخاذ سیاستهای اقتصادی متناسب هیچ‌گونه محدودیت بنیادی نداشته‌اند، پس نمی‌توانند مسئولیت خود را ناشی از قانون اساسی یا بنیاد دیگری بدانند.

اتخاذ این سیاست‌گذاریهای اقتصادی نادرست و زیانبخش دو علت اصلی داشته است. یکی عدم صلاحیت سیاست‌گزاران مزبور و دیگری غرور و خودبزرگ‌بینی آنان. از یک سو آنها به راستی شایستگی انجام چنین مسئولیت خطیری را در چنان شرایط دشوار و پیچیده‌ای نداشته‌اند. این واقعیتی است که ترازنامه عملکرد تصدی آنان نشان

می‌دهد. اما از این مهم‌تر نقیصه دومی است که آنان نشان داده‌اند. در مورد نقیصه اول یعنی بی‌صلاحیتی یا کم صلاحیتی ممکن است مثلاً بگویند «داوطلب بهتری برای این مقام نبوده یا دها بهتر از این نمی‌توانستیم»، مانند اینها، ولی در برابر این سؤال که چرا با اشخاص صلاحیت‌دار مشورت نکردید، یا چرا به انتقادات و توصیه‌هایی که در مطبوعات و مجلس و جاهای دیگر به اقدامات آنها کرده‌اند، گوش ندادید، چه جوابی دارند بدهند؟! آنها دست کم باید برای اتخاذ سیاستهای اقتصادی و مالی مهم با کارشناسان بی‌غرض صلاحیت‌دار ملی یا بین‌المللی مشورت می‌کردند! نه اینکه خود را دارای صلاحیت مطلق بنمایند و هر چه به فکرشان رسید صحیح مطلق و خود را مستغنی از هرگونه مشاوره‌ای بدانند!! شخصی مانند دکتر مصدق، با آنکه تحصیلات و مطالعات اقتصادی کافی و تجربه وافعی در امور مالی داشت، هنگامی که می‌خواست مقداری اسکناس اضافی منتشر کند، پیش از مشورت با کارشناسان بین‌المللی بی‌غرض و صلاحیت‌دار، دست به این کار نزد. او می‌دانست که رشد اقتصادی



به طور مسلم می‌توان گفت دست کم در بخش ساختمان که یکی از گسترده‌ترین بخشهای نیروی انسانی است بیکاری شدید حکمفرماست.

مسئولیت تمام این سیاستهای اقتصادی و مالی نادرست و زیانبخش متوجه سیاست‌گزاران اقتصادی و مالی کشور بوده است نه قانون اساسی یا بنیادهای دیگر کشور. اگر سیاست‌گزاران اقتصادی و مالی کشور نتوانسته‌اند سیاستهای متناسبی با شرایط اقتصادی جدید اعمال کنند مسئولیت آن بر عهده

ساختن آنها با اخذ وامهای بانکی ساخته شده و هم اکنون در گرو بانکهاست و وصول این وامها یکی از گرفتاریهای عمده نظام بانکی کشور است.

نتیجه این سیاست‌گذاریهای نادرست و نسنجیده این بوده است که اکنون نه تنها مشکلات و تنگنای گذشته مرتفع نشده بلکه شدت و وسعت یافته و دشواریهای دیگری نیز بر آنها افزوده شده است. مطابق گزارش بانک مرکزی ایران شاخص بهای عمده فروشی کالاها در مرداد ماه امسال نسبت به مرداد ماه سال

آتاری، عروسکها و اسباب‌بازیهای گوناگون و نظایر آنها فروشگاههای بوسیتیکهای تهران و شهرهای بزرگ ایران را پر کرد. در مقابل میلیاردها دلار بر بدهی بانک مرکزی ایران در نزد بانکهای کشورهای متنوع از امریکا و انگلیس و آلمان و ژاپن گرفته تا تایوان و مالزی و کره جنوبی و چین و اندونزی افزوده شد. پس از سه سال یک مرتبه سیاست‌گزاران ما متوجه شدند که حدود سی میلیارد دلار بدهکاری به بانکهای خارجی دارند و هیچ محلی برای بازپرداخت آن ندارند.

همین سیاست اقتصادی بی‌حساب در زمینه صنایع به کار بسته شد. کارخانه‌های تعطیل شده یا نیمه تعطیل تشویق شدند که از نو با ظرفیت کامل کار را آغاز کنند بدون آنکه نیاز کشور به محصولات آنها و قدرت رقابت آنها در برابر تولیدات مشابه خارجی در نظر گرفته شود. حتی به این حد اکتفا نکردند و هر تقاضا برای تولیدات جدید را بدون بررسی مفید و ضروری بودن محصولات آن برای کشور مورد توجه قرار دادند. وامهای کلانی از طرف بانکها برای تأسیس چنین مؤسسه‌ای پرداخته شد، و اکنون که نوبت بازپرداخت آن فرا رسیده است نظام بانکی کشور با مشتی افراد حقوقی یا حقیقی ورشکسته رو به روست! نظیر همین سیاست در بخش ساختمانی به کار رفت. در آغاز عده‌ای بساز و بفروش کوچک و بزرگ با سرمایه خصوصی و با کمک بانکها ساختمانهای چند طبقه‌ای را در گوشه و کنار تهران و شهرهای دیگر ساختند و به علت نیاز به مسکن به زودی فروختند و سود کلانی بردند. اما انعکاس روانی این امر موجب آن شد که هزاران نفر همچون جویندگان طلا به کار بساز و بفروشی روی آوردند و در هر گوشه تهران یا شهرهای بزرگ کشور از ساختمانهای نوساز چند طبقه گرفته تا برجهای آسمان خراش مثل قارچ پس از باران از زمین روئید، به طوری